

پیش‌خوان

پیش‌خوان

پاسخ به پرسش‌هایی بنیادین درباره «رفتار سیاسی شهید مطهری»

سیاست‌ورزی به سبک استاد

■ **محمدرضا کاتبی**



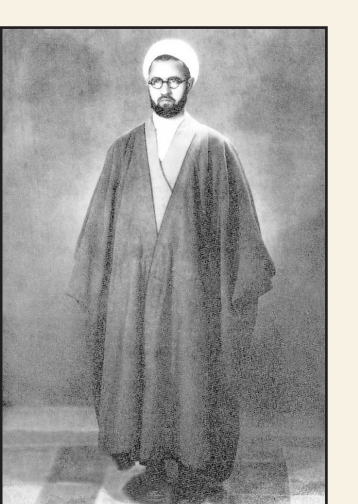
استاد اثر «رفتار سیاسی شهید مطهری و انقلاب اسلامی»، به این جنبه از شخصیت آن متفکر شهید پرداخته‌است. این پژوهش توسط سیداحسان جولامرد انجام شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز به انتشار آن مبادرت ورزیده‌است. مؤلف کتاب در دیباچه آن، چنین آورده‌است:

«آنچه موجب شد چنین اثری خلق شود، این بود که فعالیت‌های گسترده و مؤثر فکری استاد در دوران پیش از انقلاب باعث شده بود که بعد عملیاتی ایشان، در مبارزات سیاسی مغفول بماند و صاحب‌نظران همواره و همه جا، از ایشان به عنوان ایدئولوگ و متفکر یاد کنند. در این بحث تلاش خواهد شد، به سوالات اصلی و فرعی زیر پاسخ داده شود:

سؤال اصلی: شهید مطهری در انقلاب اسلامی ایران چه نقشی ایفا کرده‌است؟

سوالات فرعی:

- استاد در حوادث سال‌های ۴۱ تا ۴۳ چه نقشی داشته‌است؟
- استاد در حوادث سال‌های ۴۳ تا ۵۶ چه نقشی ایفا کرده‌است؟
- استاد در حوادث سال‌های ۵۶ و ۵۷ چه نقشی داشته‌است؟
- نقش ایشان از زمان پیروزی انقلاب تا شهادت چه بوده‌است؟ فرضیه‌ها:



▼ **استاد شهید آیت‌الله مر تقی مطهری، در دوران حضور در حوزه علمیه قم**

شهید مطهری در مقطع ۴۳-۴۱، یکی از جهت‌هندگاران اصلی مبارزه علیه رژیم شاه بود، عملکرد وی در این سال‌ها به شرح زیر است: الف: قبل از دستگیری حضرت امام به صورت رابط بین تهران و قم. ب: در دوره دستگیری، زندان و تحت نظر بودن حضرت امام، رهبری پنهان مبارزه. ج: تلاش برای هماهنگ‌سازی مراجع در دوره آزادی حضرت امام. د: فعالیت‌های وی در سال‌های ۵۴-۴۳ در پوشش فرهنگی و سیاسی بدین شرح است: الف: مبارزه با ناسیونالیسم فر هنگی و باستان‌گرایی رژیم. ب: شناسایی و معرفی جریان اتقاط. ج:مقابله با جریان روشنفکری دینی (چپ‌گرا) با هدف نابودی نظر به اسلام منهای روحانیت. هـ: فرم‌اندھی و هدایت مبارزات ضد رژیم.

شهید مطهری در سال‌های ۵۷-۵۶، نقش اساسی‌ای در تشکیل جامعه روحانیت مبارز داشت و از طریق همین نهاد، به هدایت تظاهرات ضد رژیم و انسجام‌دهی به روحانیت و طیف مذهبی پرداخت. ایشان در سال‌های ۵۸-۵۷ به عنوان رئیس شورای انقلاب، نقش اساسی در تأسیس نهادهای انقلابی مقارن پیروزی انقلاب مانند دولت موقت داشت.

فرضیه‌های رقیب:

الف: شهید مطهری چهره‌ای فرهنگی بود و نقش اساسی در انقلاب اسلامی نداشت!

ب: شهید مطهری در ابتدا چهره فرهنگی بود و در ایام نزدیک به پیروزی انقلاب، به چهره سیاسی تبدیل شد! دربارۀ سابقه پژوهشی این موضوع، باید متذکر شد که راجع به فعالیت‌های سیاسی استاد و نقش ایشان در انقلاب اسلامی، هیچ کار جامعی صورت نگرفته‌است. به همین خاطر بعد سیاسی فعالیت‌های ایشان مغفول مانده‌است و از این رو انجام دادن چنین تحقیقی، ضروری می‌نماید.»

■ **احمد رضا صدری**

در دهمین روز از آذرماه ۱۳۱۴، محمدعلی فروغی از سوی رضاخان از نخست‌وزیری عزل شد و در همین روز در سال ۱۳۲۰ مجدداً به این سمت بازگشت. این رفت و برگشت، می تواند پهنانه‌ای بصرای باز خوانی زمینه‌ها و پیامدهای تعامل چهره‌ها سی چون او، با سلطنت رضاخان باشد. در مقال بی آمده، این موضوع به مدد یار‌های از تحلیل‌ها، مسودۀ ارزیابی قرار گرفته‌است. مستندات این نوشتار بر تارنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **دخبل بستن به یک دیکتاتوری غیر قابل کنترل!**

این نکته از بدیهیات تاریخی‌است که روشنفکران در پی فتح تهران و آغاز مشروطه دوم، حاکمیت را از آن خود کردند، اما نهایتاً نتوانستند آن را بر سر منزل مقصود یعنی دال‌های گفتمانی آنها نیز واگنای همچون غرب، سکولاریسم، دیکتاتوری مصلح و ناسیونالیسم بود که در آثارشان به‌وضوح مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. ابزار اصلی روزگاران آنها نیز روزنامه‌ها و مجلاتی بودند که در داخل و خارج کشور به چاپ می‌رسیدند و در واقع به تعبیری، نقش توجیه‌گر دیکتاتور منور را ایفا می‌کردند. مجلاتی همچون ازآدم‌د، ایرانشهر، رستاخیز و در رأس آنها کاوه، به تبلیغ اصول این نوع از نظام سیاسی می‌پرداختند و آن را تنها راه حل مشکل‌های موجود اصلاح تلقی می‌کردند. برای مثال در یکی از شمارش‌های مجله ایرانشهر – که در برلین چاپ می‌شد – به‌وضوح از روی کار آمدن یک دیکتاتور صحبت به عمل می‌آید: روز یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است، تا هر یک صبح به‌زور در منزل ما را جارو کند، چراغ کوچهای ما را به‌زور روشن کند، وضع لباس ما را به‌زور کنیزاخت نماید، معارف ما را به‌زور اصلاح کند، از فتنه‌های مجلس ملی ما به‌زور جلوگیری کند، دربار سلطنتی ما را به‌زور اصلاح و تصفیه نماید، عمه خلوت آن را به‌زور از اشخاص منوراالفکر بگمارد، مستخدمان بی هنر ادارات را به‌زور اخراج نماید، چرخ ادارات را به‌زور به راه بیندازد، مداخلات روحانیان را در امور سیاسی و سیاسیون را در امور روحانی به‌زور جلوگیری نماید، مجلس شور را به‌زور به اشخاصی انتخاب نماید که قیامین استیتوی پاستور و اصطبل و قهوه‌فرق گذارند، فقط یک دیکتاتور مصلح نیاز است که به‌زور، سعادت و ترقی را بر ما تحمیل نماید. همان‌گونه که از جملات بالا پیداست، روشنفکران این مقطع از تاریخ، بدون در نظر گرفتن شرایط جامعه و بستر مذهبی آن و به صورتی کاملاً تقلید‌گرایانه، از مدلی از توسعه حمایت می‌کردند که در زاین توسط میکادو و در روسیه توسط پتر کبیر، در پیش گرفته شده بود. مدلی که در



محمدعلی فروغی، در سفر به فرنگ

د

این نکته از بدیهیات تاریخی‌است که روشنفکران در پی فتح تهران و آغاز مشروطه دوم، حاکمیت را از آن خود کردند، اما نهایتاً نتوانستند عمل را به سرمنزل مقصود برسانند! آن‌را به متعدد است. آنان در پی این ناکامی تاریخی، دست به دامن دیکتاتوری منور شدند و تلاش کردند تا با تحقق آن، افکار خویش را عملی سازند. با این همه ایشان، در این فقره نیز اشتباه‌اند پیشیده بودند و قزاق، یکی پس از دیگری آنان را کشت یا گوشه‌نشین ساخت!

سالروز رفت و آمد محمدعلی فروغی به صدارت، بهانه‌ای برای یک ارزیابی تاریخی

یک دماغ منور لازم است

تا هر صبح به زور در منزل ما را جارو کند!

هم حاکمیت تأثیر گذاشت. روشنفکرانی همچون: محمدعلی فروغی، سیدحسن تقی‌زاده، آقبال اشتیانی، علی دشتی و… در این زمره قرار دارند. دغدغه اصلی با به تعبیری دال‌های گفتمانی آنها نیز واگنای همچون غرب، سکولاریسم، دیکتاتوری مصلح و ناسیونالیسم بود که در آثارشان به‌وضوح مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت. ابزار اصلی روزگاران آنها نیز روزنامه‌ها و مجلاتی بودند که در داخل و خارج کشور به چاپ می‌رسیدند و در واقع به تعبیری، نقش توجیه‌گر دیکتاتور منور را ایفا می‌کردند. مجلاتی همچون ازآدم‌د، ایرانشهر، رستاخیز و در رأس آنها کاوه، به تبلیغ اصول این نوع از نظام سیاسی می‌پرداختند و آن را تنها راه حل مشکل‌های موجود اصلاح تلقی می‌کردند. برای مثال در یکی از شمارش‌های مجله ایرانشهر – که در برلین چاپ می‌شد – به‌وضوح از روی کار آمدن یک دیکتاتور صحبت به عمل می‌آید: روز یک نفر مصلح، یک دماغ منور و فکر باز لازم است، تا هر یک صبح به‌زور در منزل ما را جارو کند، چراغ کوچهای ما را به‌زور روشن کند، وضع لباس ما را به‌زور کنیزاخت نماید، معارف ما را به‌زور اصلاح کند، از فتنه‌های مجلس ملی ما به‌زور جلوگیری کند، دربار سلطنتی ما را به‌زور اصلاح و تصفیه نماید، عمه خلوت آن را به‌زور از اشخاص منوراالفکر بگمارد، مستخدمان بی هنر ادارات را به‌زور اخراج نماید، چرخ ادارات را به‌زور به راه بیندازد، مداخلات روحانیان را در امور سیاسی و سیاسیون را در امور روحانی به‌زور جلوگیری نماید، مجلس شور را به‌زور به اشخاصی انتخاب نماید که قیامین استیتوی پاستور و اصطبل و قهوه‌فرق گذارند، فقط یک دیکتاتور مصلح نیاز است که به‌زور، سعادت و ترقی را بر ما تحمیل نماید. همان‌گونه که از جملات بالا پیداست، روشنفکران این مقطع از تاریخ، بدون در نظر گرفتن شرایط جامعه و بستر مذهبی آن و به صورتی کاملاً تقلید‌گرایانه، از مدلی از توسعه حمایت می‌کردند که در زاین توسط میکادو و در روسیه توسط پتر کبیر، در پیش گرفته شده بود. مدلی که در

■ **محمدعلی فروغی در قامت عقل منفصل حکومت رضاخان!**

اندیشه‌ای که در فراز پیشین بدان اشارت رفت، در بادی تولد خویش، در میان روشنفکران وقت حامیانی فراوان یافت که محمدعلی فروغی در زمره مهم‌ترین آنان بود. وی در ترسیم نقشه راه فرهنگی و سیاسی برای حکومت رضاخان، نقش مهم و فعالی داشت، اما نهایتاً از سوءظن مخدموم خود در امان نماند و مغضوب وی شد. سیدمر تقی حافظی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران این موضوع را به شرح ذیل تحلیل کرده‌است:

«سال‌های پر آشوب انقلاب مشروطه ایران، با بیداری نوین فعالیت‌های روشنفکری هم‌زمان بود، اما انقلاب مشروطه و در گرفتن منازعه‌های فکری پیچیده که ورای طلقت جامعه‌سنستی و ضعیف‌ایران دوران قاجار بود، به‌سرعت کشور را در چر خهای از آشفتگی‌ها و ناامنی‌ها گرفتار کرد. کودتای اسفند ۱۲۹۹ که سلطنت قاجار را پایان بخشید و سلطه رضاشاه را بر کشور پایه‌ریزی کرد، عرصه روشنفکری و مواضع روشنفکران را نیز دست‌خوش دگرگونی ساخت. رضاشاه در ابتدای پادشاهی خود، اقبال را یافت که روشنفکران ایرانی نسل بعد از مشروطه، به حمایت از وی برخیزند. یکی دیگر از مهم‌ترین نخبان سیاسی این دوره، محمدعلی فروغی بود که از نخستین حامیان پرشور رضاشاه به‌شمار می‌آمد و برخی او را، عقل منفصل نظام او می‌دانستند. فروغی نیز همچون سایر نخبگان سیاسی در این دوران، بر ضرورت وجود شاهی قدرتمند تأکید می‌کرد. در حقیقت درحالی‌که برابری خواهی، آزادی خواهی و ملی‌گرایانیتیک، الهام‌بخش نسل اول روشنفکران و تلاش‌هایشان برای انجام تغییر و اصلاح در سراسر کشور بود، برای روشنفکران پس از جنگ جهانی اول – که متأثر از تحولات کشورهای آلمان، ایتالیا و برتغال بودند – اقتدارگرایی سیاسی و ملی‌گرایانین و فرهنگی، به نیروی ضروری و کارساز در تحقق آرزوهایشان تبدیل شد. به‌طور خلاصه بیوسستن روشنفکران به دیوان‌سالاری رضاشاه، از یک‌طرف باعث برخی اصلاحات در ساختار دیوان‌سالاری حاکم شد (مانند نوسازی دستگاه قضایی با تلاش علی‌اکبر داور)، اما از طرف دیگر روشنفکران را در انجام دادن کار ویژه خودش، یعنی دفاع از حق، عدالت و آزادی، ناتوان ساخت واین نیز خود یکی از جهت‌گیری‌های کنشی نسنجیده و نامناسب آنان بود که سرانجام به ناکامی در استقرار مدرنیته و برقراری آزادی و حکومت قانون در کشور و به دنبال آن نامرادی در به‌دست آوردن پایگاه اجتماعی تأثیرگذار و آسیب‌پذیری لامحاله و لاعلاج در برابر قدرت روزافزون پادشاه و دستگاه حکومت منجر شد که نتیجه محتمم وغایی آن، انزای اجتماعی روشنفکران بوده‌است… نباید از یاد برد که یکی از مهم‌ترین مشکلات نظام سیاسی پهلوی، بحران مشروعیت بود که برای فائق آمدن بر آن، همکاری و پشتیبانی نخبگان فرهنگی و سیاسی ضرورت پیدا می‌کرد. هرج‌ومرج و ناامنی منتج‌شده از ناکامی و ناتمامی انقلاب مشروطه، نخبگان جدید را که اغلب آنها به در غرب تحصیلکرده بودند یا به‌الگوی غربی به‌عنوان راه‌حل در میان دردهای کشور به‌شدت دچار ضعف و زبونی شده بود و توان برقراری یک دولت مقتدر متمرکز نداشتند. این اندیشه باعث ن‌زندیکی و تلاش نظامی مقتدر به نام رضا پهلوی و روشنفکران سکولاری شد که قصد داشتند به هر صورت ممکن کشور را به سمت و سوی نوسازی سوق دهند.

چنین شرایطی، رضاخان پنج‌سال بعد از اینکه با کودتا وارد عرصه سیاسی شد، با تشکیل مجلس شورای سلطه‌ای که به دوری نخبگان و گسست آنها از جامعه انجامید. درنهایت این نخبگان جدید، توسط شاهی که می‌پنداشتند در میان دردهای جامعه‌است و با همان دست آهنین از عرصه سیاست در ایران کنار گذاشته شدند.»

■ **مردم به خودی خود، توان تشخیص زندگی ایده‌آل را برای خود ندارند!**

میراث فروغی در عرصه سیاست و تاریخ ایران، فصلی مهم در کارنامه اوست. او به رغم آنکه از رضاخان ضربه خورده بود، اما همچنان سلطنت را در خاندان پهلوی بدبین‌تر می‌شدا. از این‌رو خوشحالی روشنفکران از روی کار آمدن رضاشاه، چندان طول نکشید و آنها خود به‌تدریج به منتقد دیکتاتوری رضاشاه بدل شدند. در نتیجه با گذر زمان، این افراد یکی پس از دیگری توسط رضاشاه تصفیه و برخی به فیجیح‌ترین شکل ممکن قلع و قمع شدند. آنچه در این میان نباید از آن غفلت کرد، این است که رضاشاه خود نیز در دایره روشنفکران تعریف نمی‌شد. در واقع رضاشاه به لحاظ فکری، چندان فروغی از نخستین روشنفکران و اندیشمندان ایران به شمار می‌رفت که توانسته بود آثار مهمی در حوزه‌های تاریخ، ادبیات و فلسفه نیز بگمارد. سنت فکری وی تلفیقی بود از لیبرالیسم، ملی‌گرایی و محافظه‌کاری. به همین دلیل بود که وی باور داشت، هیچگاه نباید شیوه سنستی حکومت در ایران، یعنی پادشاهی از بین برود، زیرا مردم به خودی خود، توان تشخیص زندگی ایده‌آل برای خود را ندارند. فروغی وجود قانون و نظم را مهم‌ترین عامل در پیشرفت و توسعه کشور می‌دانست و بر این باور بود که نوع دیکتاتوری مدرن و فشار از بالا می‌تواند این نظم را سوی وی اجراء شد، ولی در بسیاری از آثار وی نفی می‌شدا؛ فروغی شرط تعادل در جامعه را همسویی دو تفکر سنستی و مدرن می‌دانست و معتقد بود برای اجرای آن ناگزیریم برخی از آزادی‌های مردم را متکوب کنیم، در حالی که وی در آثار خود، همواره از آزاد بیان و اندیشه و نشریات سخن می‌گفت. او در نهایت نیز در قامت ناجی پهلوی ظاهر شد. جنگ جهانی دوم هر چند، چندین هزار کیلومتر دورتر از ایران رخ داد، ولی تأثیر مخرب به این میزان نیز رسید و تا سال‌ها بعد از جنگ طول کشید. اشغال ایران

شهریور ۱۳۲۰،محمدعلی فروغی در کنار پهلوی دوم در روز تادی سونگ‌یادشاهی وی در مجلس شورای ملی



د

محمدعلی فروغی به رغم آنکه از رضاخان ضربه خور ده بود، اما همچنان سلطنت را در خاندان پهلوی حفظ کرد. او در شهریور ۲۰ و با لابی‌گری با انگلیسی‌ها، آنان را مجاب کرد که محمدرضای جوان و ناپخته برای خدمت به آنان، بهتر از فرزند محمدحسن میرزای قاجار است که نمی‌تواند فارسی صحبت کند!

۹ جوان

توسط متفقین موجب شد تا حکومت پهلوی در آستانه نابودی قرار بگیرد. به همین دلیل رضاشاه برای سومین بار، دست به دامان فروغی شد، یعنی همان کسی که از آذرماه ۱۳۱۴ موجبات خانه‌نشینی وی را فراهم کرده بود. هرچند این خانه‌نشینی برای فروغی، موجب تولید آثار مهمی در حوزه تاریخ و ادبیات ایران شد. اختلاف‌نظر میان کشورهای اشغال‌کننده ایران در خصوص آینده این کشور، موجب شد بزرگ‌ترین اشتباه تاریخی فروغی رخ دهد. انگلیس به خاطر گرایش رضاشاه به آلمان، در تلاش بود تا یکی از بازماندگان سلسله قاجار را روی کار بیاورد، از طرفی روسیه نیز مصمم بود تا حکومت جمهوری در ایران دایر شود. هرچند رضاشاه تمایلی برای نخست‌وزیری فروغی برای بار سوم نداشت، ولی ایفای سلطنت پهلوی موجب شد تا دست به این عمل بزند. از تباط نزدیک فروغی با سهیلی و دوستی دیرین سهیلی با آیدن، موجب شد تا او انگلیس را از انتقال قدرت به قاجار به‌منصرف کند. فروغی توانست موجبات استعفای رضاشاه را فراهم سازد و متن استعفای شاه، با قلم وی نوشته شد. از طرفی دیگری نیز وی توانست سران انگلیس و روسیه را با خود همراه کند که بهترین گزینه برای سیردن قدرت به وی، محمدرضا شاه پهلوی است. از این جهت که او شخصی ضعیف به شمار می‌رود، از این رو متفقین می‌توانند امتیازات دلخواه خود را از وی گرفته و ایران را آنطور که مورد نظر خودشان است، اداره کنند. بدین ترتیب، فروغی توانست موجب ایفای سلطنت پهلوی شود. این نشان می‌دهد در ذهن وی، هنوز هم بهترین گزینه حکومت در ایران، حکومت شاهنشاهی و آن هم حکومتی با مدعای ایرانشهری – تجدیدخواه می‌باشد. به هر روی محمدعلی فروغی، یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی سده اخیر ایران به‌شمار می‌رود که شروع فعالیت خود را با تدریس در همین مدارس آغاز کرد و در آینده تبدیل به جوان‌ترین رئیس مجلس شورای ملی و پس از آن مهم‌ترین مقام سیاسی، پس از شخص شاه در ایران شد. وی که رشد یافته در یک خانواده فرهنگی به‌شمار می‌رفت، علاوه بر فعالیت‌های سیاسی، توجه ویژه‌ای به ادبیات، تاریخ و فلسفه نیز داشت و در این حوزه، دست به نگارش آثار زیادی از جمله سیر حکمت در اروپا و تاریخ مختصر ایران زد. از این رو همواره در میان اهل علم و سیاست، دو گونه شخصیت‌شناسی متفاوت از وی به عمل می‌آید، تا جایی که برخی از سیاسیون، وی را بزرگ‌ترین مدافع دیکتاتوری در دوران پهلوی دانسته و برخی نیز وی را یکی از بزرگ‌ترین مؤرخان و ادیبان و دانشمندان سده اخیر ایران به‌شمار می‌آورند…»

■ **غیر تسلیم و رضا، کو چاره‌ای؟**

ابوالحسن عمیدی توری در زمره سیاست‌ورزان و روزنامه‌نگاران ادوار پهلوی اول و دوم به شمار می‌شود. او در باب ملاقات رضاخان با فروغی در واپسین روزهای سلطنت وی، روایتی خواندنی عرضه داشته‌است که هم گویای احوالات قزاق در پایان حکومت و هم منظر فروغی در آن روزهاست: «به صراحت بگویم فروغی را رضاشاه نمی‌خواست زمامدار کند، بلکه به مرحوم مجید آهی که زبان روسی خوب می‌دانست و همچنین به مرحوم علی سهیلی (که او هم با داشتن زن روس و دانستن زبان روسی) گفت: به جای منصورالملک زمام‌کابینه را در دست گیرند، زیرا از ارتش بیم زیاد داشت و فکر می‌کرد آن دو نفر، بتوانند روابط را اصلاح کنند، اما هر دو شانه‌خالی کردند و در مقام مشاوره به شاه، نگران از کار خود متفقاً اعلام دانشند که مرد میدان زمامداری در وضع حاضر، فقط ذکاءالملک (محمدعلی فروغی) خانه‌نشین و بیمار است که نزدیک کاخ شهری شاه سکونت دارد. رضاشاه که به یاد رفتارش با ذکاءالملک افتاد که بر سر نامه‌ای که برای یکی از فرزندان مرحوم اسدی که در واقعه مشهد اعدام شده بود، نوشته بود و مأمور سانسور نامه‌ها را در نظر شاه رسانده بود که در آن اثر شعر را در مقام تصفیه به صبر و تسلیت آورده بود:

در بر شیر تر خون خوارهای

غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟
مورد غضب واقع شده و خانه‌نشین گردیده بود. سخن نگران گردید که چطور در چنین روزگاری می‌تواند مطمئن شود که او را نخست‌وزیر کشور کند. اما چون دید کسی دیگر حاضر به زمامداری در چنین موقعیتی نیست و منصورالملک نیز به هر حال باید کنار رود، با تردید این پیشنهاد آن دو نفر را به شرط آنکه هر دو در کابینه ذکاءالملک عضویت داشته باشند، پذیرفت و قرار شد برای استمالت از ذکاءالملک، شخصاً به عنوان عیادت از او به منزلش که بیش از پنجاه شمت متر فاصله نداشت، رفته و از او خواهش کند در چنین روزگاری، زمامداری کشور را بپذیرد. از قراری که شنیدم، وقتی رضاشاه پیاده از منزلش به منزل او رفت و به استمالتش پرداخت و اوضاع نگران‌آور کشور را برایش شرح داد، ذکاءالملک که مرد فلسفه و ادب و سیاست بود دو مرتبه آن شعر:

در بر شیر تر خون خوارهای
غیر تسلیم رضا کو چاره‌ای؟
را خواند و گفت: من وقتی با این ضعف بنیه و خطر اشغال کشور، می‌توانم این مسئولیت را بپذیرم که آزادی در مطالعه و تصمیم قانونی با مشورت امر از آن اعلیحضرت داشته باشم، زیرا به هر حال فعلاً کشور در اشغال دو قدرت بزرگ جهانی قرار گرفته، باید با آنها کنار آمد و کاری که استقلال و رژیم ایران در این حالت خطرناک حفظ شود. رضاشاه نیز ناچار برای اینکه به هر حال او را قانع به پذیرفتن مسئولیت نماید، حرف‌هایش را تصدیق نموده گفت: من مسئولیت کشور را به عهده شما می‌گذارم و انتظار حفظ استقلال و دوام رژیم فعلی را دارم و بس…»